

مرگ "مجاز" بیکاران در معادن ممنوعه آبلاغ

کارگران بیکار، بیکاران ... چگونه زندگی خود را تامین میکنند؟



امروز سرمایه داران و دولت لزومی به وعده و وعید تولید ملی، جز نمایشات مسخره نیازی به پاکسازی گله مقامات از دزدی و رشوه نمیبینند... در عوض، علم و کتل شان علیه کارگر تماشایی است. نظم را از کارگر میخواهند، نظم در قناعت، در صبوری، در خاموشی؛... در قانون جنگل صفوف سرمایه در حملات میلیاردی به کارگر سگ صاحب خود را نمیشناسد، آنوقت رو به کارگر نظم میخواهند، نظم در شکواییه، نظم در گرسنگی، نظم در مرگ!

صفحه ۲

از کُپه جوانان بیکار در محلات تا قُرُق گستاخانه شهر



آنچه توی چشم میزند، سکون و بی حرکتی در جمع جوانها است. موضوع تجمع و نقطه مشترک آنها بیکاری آنها است، اما اثری از تحرک، نقشه و هدفی از تجمع بچشم نمیکورد. کسی، حتی یک نفر، کوچک نشانی از انتظار و امید به اتفاق خاصی را بروز نمیدهد. از رسانه ها تا اداره کار، از کلانتری تا کاسب سر کوچه، هر تفسیری بدست بدهند؛ "ولنگاری" و "بی تفاوتی" نامربوط ترین قضاوت در مورد این جوانها و تجمع آنها است. هر کدام از این انسانها تحت فشار کمرشکن فقر و نداری خانواده و انواع انتظارات و توقعات اجتماعی و فردی در آن نقطه معین جمع میشوند، چون جای دیگری را سراغ ندارند؛ با دست خالی میایند، چون از سالها مدرسه و اوقاتی که میبایست صرف رشد استعداد و آموزش آنها بشود، دستشان خالی است؛ دور هم جمع میشوند، چون کس دیگری در دسترس نیست...

صفحه ۳

به صاحبقرانهای رعیت پرور بگوئید گورشان را گم کنند

صفحه ۵

مرگ "مجاز" بیکاران در معادن ممنوعه آلبلاغ

کارگران بیکار، بیکاران ... چگونه زندگی خود را تامین میکنند؟ ...

جواب به این سوال ساده نیست. زمانیکه از میان پنج تا ده میلیون نفر بیکار در این کشور، در بهترین حالت فقط 216 هزار نفر تحت پوشش بیمه بیکاری کذایی قرار میگیرند، سقوط مرگبار یک کارگر در معادن "ممنوعه" آلبلاغ در منطقه "اسفراین" نگاه ها را متوجه امرار معاش توده زحمتکش جامعه ساخت. بنا به مندرجات سایت "دانا نیوز" این سومین کشته از سلسله حوادث گریبانگیر انبوه جستجوگرانی است که در این منطقه سرگردانند. به معنای متداول کلمه در این منطقه نه از معدن خبری هست و نه از معدنچی! آنچه هست یک کوه صعب العبوری است که جمعیت متشکل از یک دو هزار نفر زن و مرد و کودک خود را به سینه کش کوه بند کرده اند. حفره های قد و نیم قد حکایت از مصاف نابرابر بیل و کلنگ کوچک با صخره های جان سخت دارند. سنگ های ناخالص در کیسه های نایلونی کوچک، بیشتر از مهارت و یا حرص جستجوگران، حکایت از دستپاچگی و نیازهای فوری آنها دارد.

به این ترتیب جنگ با کوهها و سنگ ها نیز به لیست شوم اشکال ممر معاش خیل بیکاران، و چه بسا شاغلان جهنم دستمزدهای زیر خط فقر و عقب افتاده، در ایران اضافه میشود. این لیست قبلا به مواردی چون فروش کلیه و قرنیه و سایر اندامهای بدن، تن فروشی، گدایی، کار و بخصوص کار کودکان در دخمه های قالی بافی و کار خانگی مزین بود. و برای اینکه جایی برای سوء تفاهم باقی نماند قابل ذکر است که توسل معدنچیان بسیار جدی است، و دست کم خط و نشان کشیدن فرمانده ناجا در عملیات ویژه در محاصره معادن را میتوان دلالت کافی قبول کرد. دک و پز فرمانده ناجا در مقابله با معدنچیان پابرهنه و مصادره شش تن سنگ مصادره در عرض یکی دو ماه گذشته فکاهی کامل از کاردانی و لیاقت است! و از آن مسخره تر شلختگی دستگاه حکومتی است که خود را در مقابل دلیل اصلی توسل هجوم جمعیت به این کوهها به کوچه علی چپ میزنند.

این جوهر ردیالنه طبقه سرمایه دار و دولتش در زمینه بیکاری و

کارمزدی است. دوره، دوره ای است که دست بخش عظیمی از طبقه کارگر را از کارخانه و تولید کوتاه میکنند، نیاز خانواده کارگری جامعه را به سخره میگیرند، کل مردم زحمتکش را تا سر حد ممکن در تباهی و فقر و تفرقه فرو میبرد و در نهایت بیشرمی منت نظم را بر سر طبقه کار میگذارد.

راست میگویند دوره دوره بحران است و نظم لازم است، اما کدام نظم؟ نظم چه کسی؟ و به نفع چه کسی؟

طبقه حاکمه و دولت با معیار سود و مصلحت سود جویانه به جان جامعه و تولید افتاده اند، قباله مالکیت در مشیت، با دهان کف کرده زندانها را به خیابان و خیابانها را به زندان برده؛ خرناسه انتقام سر داده اند. معلوم نیست تاوان کدامین تعالی و رفاه را طلب میکنند.

امروز سرمایه داران و دولت لزومی به وعده و وعید تولید ملی، جز نمایشات مسخره نیازی به پاکسازی گله مقامات از دزدی و رشوه نمیبینند... در عوض، علم و کتلت شان علیه کارگر تماشایی است. نظم را از کارگر میخواهند، نظم در قناعت، در صبوری، در خاموشی؛... در قانون جنگل صفوف سرمایه در حملات میلیاردری به کارگر سگ صاحب خود را نمیشناسد، آنوقت رو به کارگر نظم میخواهند، نظم در شکواییه، نظم در گرسنگی، نظم در مرگ!

امروز در یک همصدایی هولناک در صفوف سرمایه، با گروکشی کار و معاش طبقه کارگر، نه فقط نیروی کار بلکه همه تار و پود مادی و معنوی، همه موجودیت فردی و اجتماعی کارگر موضوع بهره کشی قرار بگیرد. امروز فریاد نظم بورژوازی از هر زمان بلندتر است در حالیکه در وجب به وجب از این خاک، از کارخانه ها تا خیابانها، از کنج خانه خویش تا کوهها و بیابانها، همه جا به درندشت منخط ترین روشهای بهره کشی علیه کارگر تبدیل شده است... حکومت و مقدرات جامعه در دست بهترین کارشناسان و مقامات نماینده سود سرمایه از گرده کارگر بوده است... حالا که بحران دارند، کارخانه ها را بسته، بیشرم ترین نمایندگان طبقه شان را جلو انداخته و سرگردنه را بر بی پناهی خانواده کارگری بسته اند. نظم امروز سرمایه سراسر به دزدی همسران و کودکان کارگر مبتنی است. روزنامه ها را ورق بزنید تا ابراز وجود سارقین

با "علیه بیکاری" تماس بگیرید!

بیکاری یک نشریه کارگری است. تلاش و هدف ما اینست که تعداد هر چه بیشتری از کارگران دنبال نشریه باشند، آنرا بفهاند و آنرا دوست فود بدانند. ما میفواهیم مبشر سازمان یابی و اتماد کارگران، و عمای دست فعالین کارگری در اینراه باشیم. info@a-bikari.com

ادامه مرگ مجاز بیکاران

به قوت خود باقی است. اگر تا دیروز در محوطه کارخانه با اعتصاب خود، امروز با اشغال کارخانه؛ اگر تا دیروز در جلو استانداری و با تجمع اعتراضی خود، امروز در محاصره وزارت کار؛ اگر امروز با مشت های گره کرده، فردا با کلنگ تا آخرین خشت های عمارات ننگین نظم سرمایه را روی سرشان خراب خواهیم کرد.

ما کارگران در این راه و با هدف خلاصی از نکبت حکومت و حاکمیت سرمایه و برای خلاصی از تلنبار بغض و کینه در دل های خود، اما هنوز به نظم و به صبر بیشتر نیاز داریم:

نظم در مجامع عمومی خود برای شنیدن آخرین پیشنهادات، نظم برای بسیج تمام توانایی صفوف کارگران، نظم برای مجازات تمام عاملین مصائب زندگی جهنمی ...

و صبر برای همدلی و همسرنوشتی با صغیر و کبیر هر چند ناشناخته ای از تبار کارگری، و صبر برای فائق آمدن بر هر مانعی در راه اتحاد و هم پیمانی.

سلامتی و حرمت؛ سارقین آرامش و همزیستی و امنیت، دزدان کلیه و مدرسه... بخوانید تا با زبان آدمیزاد از استدلال مشعشع جانوران حاکم اسلامی سرمایه سر در بیاورید چرا و چگونه از بیکاری و بیچارگی کارگر میشود کیسه ثروت و مکت و آقایی دوخت!

کارگران!

بحران، بحران طبقه حاکمه و دولت آنهاست. بحران در خصلت سودجویانه و بهره کشی متکی به کارمزدی این نظام نهفته است. رونق این نظام بر بردگی و عقب راندن خواسته های بر حق ما کارگران استوار است و بحرانشان را با عقب راندن هر چه وحشیانه تر همان خواسته ها عقب میاندازند. بحران و بیکاری یک سر سوزن از کیفرخواست ما کارگران علیه کارفرما و دولت کم نمیکند، یک سر سوزن در حق و اراده ما در بهم ریختن این شرایط خلل وارد نمیکند. نه فقط اراده و قسم نامه ما، بلکه نقشه ما



از کُپه جوانان بیکار در محلات تا فُرُق گستاخانه شهر

کلانتری تا کاسب سر کوچه، هر تفسیری بدست بدهند؛ "ولنگاری" و "بی تفاوتی" نامربوط ترین قضاوت در مورد این جوانها و تجمع آنها است. هر کدام از این انسانها تحت فشار کمرشکن فقر و نداری خانواده و انواع انتظارات و توقعات اجتماعی و فردی در آن نقطه معین جمع میشوند،

چون جای دیگری را سراغ ندارند؛ با دست خالی میایند، چون از سالها مدرسه و اوقاتی که می‌بایست صرف رشد استعداد و آموزش آنها بشود، دستشان خالی است؛ دور هم جمع میشوند، چون کس دیگری در دسترس نیست...

این جماعت اسیر زندان بزرگ کار مزدی در ابعاد کل جامعه هستند. نان و معیشت و سرپناه، نفس حیات به مزد و آنهم مشروط به سود و با صرفه بودن نیروی کار غل و زنجیرهای نفرت انگیزی است که میلیونها کارگر جوان، دریایی از انرژی و عطش برای سازندگی را محکوم به پوسیدگی و فنا ساخته است. فقط به جرم تولد در دل یک خانواده کارگری، آنها بدون اینکه کوچکترین نقشی در تعیین این موقعیت داشته باشند، در همان محله، زیر قدر قدرتی قلنتن های سودجو مجبورند برای بر خورداری سهمی از نگون بختی تنه به تنه همنوع خود بزنند.

هر مورد از این پاتوق ها بیان سرگذشت بخش مهمی از نسل



تصویر ضمیمه نوشته برای همه ما آشنا است. مکان، میتواند محله خود ما؛ چهره ها، میتواند چه بسا عضوی از خانواده خود ما باشد؛ زمان، مگر فرقی میکند؛ صبح یا

شب، یک ماه یا سال، پیش تر یا بعدتر؟ کُپه جوان های بیکار که سر از گوشه محله در میاورند و بعد از مدت کوتاهی به محل ثابت تجمع بیکاران تبدیل میشود؛ تصویر کم و بیش همه محلات زحمتکش نشین است. این پاتوقها موجب زشتی محله بحساب میآیند. علیرغم کلی شکایت و کشمکش، همان قدر که بند ناف این تجمع با پدیده بیکاری گره میخورد، ساکنان مجبور میشوند با آن کنار بیایند، چرا که نه بیکاری کم میشود و نه جوانها را میشود از محل زندگی خود بیرون کرد.

آنچه توی چشم میزند، سکون و بی حرکتی در جمع جوانها است. موضوع تجمع و نقطه مشترک آنها بیکاری آنها است، اما اثری از تحرک، نقشه و هدفی از تجمع بچشم نمیخورد. کسی، حتی یک نفر، کوچک نشانی از انتظار و امید به اتفاق خاصی را بروز نمیدهد. از رسانه ها تا اداره کار، از

ادامه از کُبه جوانان

نمیبرند.

جای این جوانان شورای بیکاران محله است. اعتراض و چاره جویی علیه بیکاری بجای "کُبه های" بلاتکلیفی، باید سر از جلسات منظم و برنامه ریزی شده شوراهای بیکاران محلات در بیاورد. این شوراها، جایی است که هر فرد جزئی از یک جمع؛ و هر درد دل بازتاب درد مشترک؛ و هدف پیدا

کردن راه حل است؛ باید باشد.

هر روز تنگ غروب خیابان های مرکز شهر و اتوبانها در تهران و شهرهای بزرگ به قرق جوانهای طبقات بالا جامعه در میاید تا با "دور دور" اتوموبیل های شان "بودن" و اعتماد بنفس و اعتبار اجتماعی خود را به کل جامعه گوشزد و تحمیل کنند. این جوانان با اتوموبیل و با آتشباری از هرزگی و لودگی همه قوانین و مقررات و عرف جامعه را یک جا به سخره میگیرند تا "حق" و سوداها و منافع خود را به هر قیمتی به جامعه تحمیل کنند. دست و پنجه نرم کردن با پلیس و مقررات برای آنها یک قاعده بازی به حساب میآید. داستان دور دور های شبانه امتداد جاه طلبی سرمایه در کارخانه ها و همه سوراخ سنبه های جامعه در مسیر برتری مصالح خود به زمین و زمان در روز روشن است.

یک صدم این حق به جانب بودن، یک صدم عرق طبقاتی، یک صدم این تعلق و تعصب بر منافع طبقاتی در صف کارگران کافی است که بتواند "بیکاری"، این تعرض نفرت انگیز سرمایه در ایران را افسار بزند. اولین گامهای پرورش و سازماندهی این درجه از حق طلبی و در بطن روح سوسیالیستی شوراهای بیکاران کافی است که "کُبه های" بلاتکلیفی، جوانان بیکار از مواضع دفاعی و (بنا حق شرمگین) در محلات به سمت وزارتخانه ها و مراکز دولتی هجوم ببرند. بدون شک انبان تحقیر و فرودستی سالها مصاف با بیکاری به کمتر از اشغال شهر پس از شهر رضایت نخواهد داد. نوبت، نوبت طنین حق طلبی کارگری است؛ نوبت، نوبت اشغال خیابانها و مکانیسم های شهری و دولتی توسط نیروی گستاخ و بیقرار "علیه بیکاری" است: یا کار یا دستمزد، همین امروز!

★★★



جوان طبقه ما است که دسته دسته جلوی چشم خود ما در مرداب بیکاری کت بسته به استقبال سرنوشت دشوار و شوم میروند. اینها توشه گرانقدر طبقه کارگر برای مصافها و سازندگی فردهای در راه است. آیا کسی هست مراقبشان باشد، دستشان را بگیرد، از زیر دست و پای وحوش طمعکار دولت و سرمایه داران بیرون بکشد؟

یک جواب سر راست و یکسان را نمیشود انتظار داشت. آنچه معلوم است کارهای زیادی روی زمین مانده است. سوالات زیادی که باید پاسخ داد، و مهمتر اینکه سرنوشت امروز و فردا طبقه ما از نزدیک به هم گره خورده است. از کارگر شاغل در کارخانه عجالتا پر رونق فولاد مبارکه، تا بازنشسته‌ها، از بلاتکلیف های حاشیه ایران خودرو تا جوان پاتوق بیکاران محله، همه از یک خانواده هستیم، جل و پلاس ما روی یک تخته پاره سوار است، سفره مان، توانایی و کمبودهای ما هم مشترک است.

کافی است از خود پرسیم چرا این تجمع هر روز جلوی اداره کار، وزارت کار صورت نمیگیرد؟ چرا هر روز صف راه پیمایی همزمان از صدها نقطه به سمت کاخ ریاست جمهوری و بیت رهبری و بالاترین مقامات دولتی تهران و شهر پس از شهر را مختل نمیکند و روی سر خود نمیگذارند؟ چه چیزی مانع به حرکت افتادن "گلوله برفی" جوانان بیکار در محلات غرق در فقر و محرومیت است که در همان قدم اول برچسب "ولگرد و بیکارگی" را به صورت مقامات هرزه تف کند؟ چه چیزی مانع جرقه در انبان باروت جوانی و جنون و بیکاری در آن جامعه است؟

باید بخاطر آورد بیکاری همانقدر که منشاء اعتراض برحق طبقاتی است، در صورت عدم وجود عنصر آگاه و سازمانده کارگری میتواند به یک زخم چرکین و سرچشمه انواع ایده های کور و منحط ناسیونالیستی و انواع شکاف در میان کارگران تبدیل شود. اعتراض علیه بیکاری در منطق و جوهر طبقاتی کارگری خود با مشت گره کرده و از موضع طلبکار نیرو میگیرد و راه به جلو باز میکند؛ و بر عکس، در سکون و انتظار مثل خوره به جان کارگر و اتحاد کارگری می افتد. این موقعیتی است که پاتوقهای بیکاران در محلات زحمتکش نشین شهرهای ایران دست به گریبان هستند. پشت تصویر هر فرد دنیایی از امید و آرزو است، که در مصاف با بیهودگی انتظار روزمره رنگ می بازد. گذشت هر روز و هر ساعت تجمع کورمال و بی نتیجه، شور و شوق جوانی را با نا امیدی و استیصال جایگزین میسازد. بیکاری، فقط عمر از دست رفته و همراه آن فرو خوردن سوداها و تعویق جبران ناپذیر تحقق رویاها نیست؛ بیکاری فشار خرد کننده معاش و تسلیم ناگزیر به راه حل فردی است. چه بسیاری که از این رهگذر جان سالم بدر

به صاحبقران‌های رعیت پرور بگوئید گورشان را گم کنند

"کارگران برای تغییر موقعیت بردگی مزدی چه کاری از دست خودشان ساخته است؟" سحر و تیش غیر قابل انکار این سوال که فقط و فقط بر ریشه های واقع بینانه آن استوار است، در دوپست سال گذشته، از کشور به کشور، شهر به شهر، کارخانه به کارخانه و از کارگر به کارگر جان تازه گرفته و مبشر نیروی بیشتر شده است. کارگران برای ساده ترین حقوق فردی و جمعی باید مبارزه کنند، برای پیروزی در مبارزه باید متحد بشوند و برای حفظ اتحاد چاره ای جز متشکل شدن نیست. برای کارگر هر پیروزی مشوق اتحاد محکمتر و هر ناکامی، باز هم چاره جویی برای تقویت اتحاد است.

کارگران برای تغییر موقعیت بردگی مزدی چه کاری از دست خودشان ساخته است؟



طرح جدی این سوال و در دستور گذاشتن پیگیرانه و هر چه سراسری تر آن فقط با نقشه آگاهانه رهبران عملی کارگری و دامنه اعتماد بنفوس و بلند پروازی آنها گره خورده است. خودنمایی سوال در شوش و اهواز، جنب و جوش هفت تپه و فولاد برای بهم ریختن کاسه و کوزه بازگشایی اقتصادی دولت کافی بوده است. خودنمایی و بلند پروازی سوال کجا و چگونه خواهد بود؟

قدر مسلم، نه کسی میداند و نه کسی میتواند جلو دار آن باشد. آیا کسی هست به صاحبقران های خودگمارده بفهماند ایران کارگران، ایران بهروزی و نیکبختی دیگر جاننش از چسانه های رعیت نوازانه به لب رسیده است، به آنها بفهماند تا دیر نشده گور خود را برای همیشه از ایران گم کنند؟



نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

دو هفته قبل زمانیکه وزیر کار با بیان "یک معذرت خواهی به کارگران آذراب بدهکاریم" از تصور در تحقق وعده ها علنا به انتقاد از دولت دست میزد، در واقعیت امر، بعنوان یک وزیر لایق دولت بورژوازی، حق مطلب را در خدمت طبقه خود ادا میکرد. او به خوبی از عمق وعده ها و عواقب کمرشکن آنها برای کارگران با خبر است، او آدم دنیا دیده ای است و معنای عملی دستمزد معوقه را با گوشت و پوست خود درک میکند، ایشان در قامت یک سیاستمدار کارکشته قطعا بر محتوای بامبول و وقت خریدن سیاست دولت واقف است، و متعاقبا هیچ بعید نیست از این بابت احساس شرمندگی هم داشته باشد؛ اما او طبقه خود و دولت متبوع را به عرش اعلی میبرد.

خدمت درخشان وزیر کار ما آنجاست که در تصویر او دولت صاحب اختیار و کلیددار رزق و روزی کارگر است. در این تصویر بالادستی دولت و سرمایه به قوت خود باقی است؛ و بعلاوه با شرح مشروح وقایع فکاهینامه مفرح جلسات خصوصی - دولتی؛ فرودستی کارگر هر چه بیشتر توی چشم میزند. اگر به گوشه قباب مبارک دولت و وزیر کارش بر نخورد این وقیح ترین رفتار با طبقه کارگر و غیر قابل چشم پوشی است. این را چه چیز دیگری جز بازگشت روح قبله عالم، صاحبقران و در سوال " از دست ما برای رعایای کارگر چه ساخته است" میتوان نامید؟

این تصور و اینگونه بیانات محدود به وزیر کار نیست. پا منبر های موجب بگیران خانه کارگر در شرح سوزناک "غفلت نظام به مخدومین مظلوم کارگری" نشخوار روزمره مجلس را تشکیل میدهد. "تصویر مستمندان" کارگر از موضوع کار فعالیتهای خیر اندیشانه کمیته امداد امام تا التماس های دست راستی برای حمله "نجات بخش" امریکا، هر یک به نوبه خود در بازتولید سم و فضای طبقاتی ضد کارگری شریک هستند.

با تغییری "کوچک" در طرح سوال چشم ها به یک فاصله عظیم طبقاتی خیره میماند، اجازه دهید بپرسیم: چه چیزی از دست خود کارگران برای نجات از موقعیت موجود ساخته است؟

کیست که جواب این سوال را نداند؟ کدام کارگر زاده ای است که نتواند حق هر هذیان گوی "کارگران زیر دست" و "کارگران نمیتوانند" را کف دستش بگذارد؟ با طرح این سوال در سالن نهار خوری هر کارگاه جاده ساوه تا کارخانه های پتروشیمی خوزستان فریاد همصدای "کارگران باید متحد بشوند" گنبد دوار را به زیر خواهد کشید.

فرق اساسی آنجاست که...

آنها از دم نان برای گرسنگان میزنند، مجمع عمومی کارگران چگونگی تضمین تعالی و رفاه همگانی را دستور دارد...

آنها دکان "ارعایت انصاف" در حق مستمندان را پهن کرده اند، صف اعتراض کارگری از هیجان بحث درباره دامنه خلع مالکیت و ممنوعیت استثمار سیر نمیشود...

آنها نُج نُج کنان از افزایش خارج از کنترل کارتن خوابها در زعفرانیه شکایت به شهردار بی عرضه میبرند، شوراها بیکاران نقشه تکرار قاطعانه تر مصادره ویلاها و قصر انگل ها را مرور میکند...